

کیفیت پیدایش و نشو و نماي شیعه

<"xml encoding="UTF-8?">

آغاز پیدایش شیعه و کیفیت آن

آغاز پیدایش " شیعه " را که برای اولین بار به شیعه علي عليه السلام (اولین پیشوا از پیشوایان اهل بیت علیهم السلام) معروف شدند، همان زمان حیات پیغمبر اکرم باید دانست و جریان ظهور و پیشرفت دعوت اسلامي در 23 سال زمان بعثت، موجبات زيادي در بر داشت که طبعاً پیدایش چنین جمعیتی را در میان یاران پیغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم ایجاب می‌کرد (1).

الف : پیغمبر اکرم در اولین روزهاي بعثت که به نص قرآن مأموریت یافت که خویشان نزدیکتر خود را به دین خود دعوت کند (2) صریحاً به ایشان فرمود که هر یک از شما به اجابت دعوت من سبقت گیرد، و زیر و جانشین و وصي من است. علي عليه السلام پیش از همه مبادرت نموده اسلام را پذیرفت و پیغمبر اکرم ایمان او را پذیرفت و وعده‌هاي خود را (3) تقبل نمود و عادتاً محال است که رهبر نهضتی در اولین روز نهضت و قیام خود یکی از یاران نهضت را به سمت وزيري و جانشینی به بیگانگان معرفی کند، ولي به یاران و دوستان سر تا پا فداکار خود شناساند یا تنها او را با امتیاز وزيري و جانشینی بشناسد و بشناساند ولي در تمام دوره زندگی و دعوت خود، او را از وظایف وزيري معزول و احترام مقام جانشینی او را نادیده گرفته و هیچگونه فرقي میان او و دیگران نگذارد.

ب : پیغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم به موجب چندین روایت مستفیض و متواتر- که سني و شیعه روایت کرده‌اند- تصریح فرموده که علي (4) عليه السلام در قول و فعل خود از خطا و معصیت مصون است، هر سخني که گوید و هر کاری که کند با دعوت دینی مطابقت کامل دارد و داناترین (5) مردم است به معارف و شرایع اسلام.

ج : علي عليه السلام خدمات گرانبهائی انجام داده و فداکاریهای شگفت‌انگیزی کرده بود، مانند خوابیدن در بستر پیغمبر اکرم در شب هجرت (6) و فتوحاتی که در جنگهای بدر و احد و خندق و خیبر به دست وي صورت گرفته بود که اگر پای وي در یکی از این وقایع در میان نبود، اسلام و اسلامیان به دست دشمنان حق، ریشه کن شده بودند (7).

د : جریان " غدیر خم " که پیغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم در آنجا علي عليه السلام را به ولایت عامه مردم نصب و معرفی کرده و او را مانند خود متولي قرار داده بود (8).

بدیهی است این چنین امتیازات و فضائل اختصاصی دیگر که مورد اتفاق همگان بود (9) و علاقه مفرطی که پیغمبر اکرم به علي عليه السلام داشت (10) ، طبعاً عده‌اي از یاران پیغمبر اکرم را که شیفتگان فضیلت و حقیقت بودند بر این وا میداشت که علي عليه السلام را دوست داشته به دورش گرد آیند و از وي پیروی کنند، چنانکه عده‌اي را بر حسد و کینه آن حضرت وا می‌داشت.

گذشته از همه اینها نام " شیعه علي " و " شیعه اهل بیت " در سخنان پیغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم بسیار دیده می‌شود (11).

سبب جدا شدن اقلیت شیعه از اکثریت سنی و بروز اختلاف

هواخواهان و پیروان علی علیه السلام نظر به مقام و منزلتی که آن حضرت پیش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و مسلمانان داشت مسلم می‌داشتند که خلافت و مرجعیت پس از رحلت پیغمبر اکرم از آن علی علیه السلام می‌باشد و ظواهر اوضاع و احوال نیز جزء حوادثی که در روزهای بیماری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ظهور پیوست (12) نظر آنان را تأیید می‌کرد.

ولی بر خلاف انتظار آنان درست در حالی که پیغمبر اکرم رحلت فرمود و هنوز جسد مطهرش دفن نشده بود و اهل بیت و عده‌ای از صحابه سرگرم لوازم سوگواری و تجهیزاتی بودند که خبر یافتند عده‌ای دیگر که بعداً اکثریت را بردند با کمال عجله و بی آنکه با اهل بیت و خویشاوندان پیغمبر اکرم و هواداران‌شان مشورت کنند و حتی کمترین اطلاعی بدهند، از پیش خود در قیافه خیرخواهی، برای مسلمانان خلیفه معین نموده‌اند و علی و یارانش را در برابر کاری انجام یافته قرار داده‌اند (13). علی علیه السلام و هواداران اومانند عباس و زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از فراغ از دفن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اطلاع از جریان امر در مقام انتقاد بر آمده به خلافت انتخابی و کارگردانان آن اعتراض نموده اجتماعاتی نیز کرده‌اند ولی پاسخ شنیدند که صلاح مسلمانان در همین بود (14).

این انتقاد و اعتراف بود که اقلیتی را از اکثریت جدا کرد و پیروان علی علیه السلام را به همین نام "شیعه علی" به جامعه شناسانید و دستگاه خلافت نیز به مقتضای سیاست وقت، مراقب بود که اقلیت نامبرده به این نام معروف نشوند و جامعه به دو دسته اقلیت و اکثریت منقسم نگردد بلکه خلافت را اجماعی می‌شمردند و معترض را متخلف از بیعت و متخلف از جماعت مسلمانان می‌نامیدند و گاهی با تعبیرات زشت دیگر یاد می‌کردند (15). البته شیعه همان روزهای نخستین، محکوم سیاست وقت شده نتوانست با مجرد اعتراض، کاری از پیش ببرد و علی علیه السلام نیز به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و نداشتن نیروی کافی دست به یک قیام خونین نزد، ولی جمعیت معترضین از جهت عقیده تسلیم اکثریت نشدند و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مرجعیت علمی را حق طلق علی علیه السلام می‌دانستند (16) و مراجعه علمی و معنوی را تنها به آن حضرت روا می‌دیدند و به سویی او دعوت می‌کردند (17).

دو مسئله جانشینی و مرجعیت علمی

"شیعه" طبق آنچه از تعالیم اسلامی به دست آورده بود معتقد بود که آنچه برای جامعه در درجه اول اهمیت است، روشن شدن تعالیم اسلام و فرهنگ دینی است (18) و در درجه تالی آن، جریان کامل آنها در میان جامعه می‌باشد.

و به عبارت دیگر اولاً: افراد جامعه به جهان و انسان با چشم واقع بینی نگاه کرده، وظایف انسانی خود را (به طوری که صلاح واقعی است) بدانند و بجا آورند اگر چه مخالف دلخواهشان باشد.

ثانیاً: یک حکومت دینی نظم واقعی اسلامی را در جامعه حفظ و اجرا نماید و به طوری که مردم کسی را جز خدا نپرستند و از آزادی کامل و عدالت فردی و اجتماعی بر خوردار شوند، و این دو مقصود به دست کسی باید انجام یابد که عصمت و مصونیت خدایی داشته باشد و گرنه ممکن است کسانی مصدر حکم یا مرجع علم قرار گیرند که در زمینه وظایف محوله خود، از انحراف فکر یا خیانت سالم نباشد و تدریجاً ولایت عادلانه آزادیبخش اسلامی به سلطنت استبدادی و ملک کسریایی و قیصری تبدیل شود و معارف پاک دینی مانند معارف ادیان دیگر دستخوش

تحریف و تغییر دانشمندان بلهوس و خودخواه گردد و تنها کسی که به تصدیق پیغمبر اکرم در اعمال و اقوال خود مصیب و روش او با کتاب خدا و سنت پیغمبر مطابقت کامل داشت همان علی علیه السلام بود (19). و اگر چنانچه اکثریت می‌گفتند قریش با خلافت حقه علی مخالف بودند، لازم بود مخالفین را بحق وادارند و سرکشان را به جای خود بنشانند چنانکه با جماعتی که در دادن زکات امتناع داشتند، جنگیدند و از گرفتن زکات صرفنظر نکردند نه اینکه از ترس مخالفت قریش، حق را بکشند.

آری آنچه شیعه را از موافقت با خلافت انتخابی باز داشت، ترس از دنباله ناگوار آن یعنی فساد روش حکومت اسلامی و انهدام اساس تعلیمات عالیه دین بود، اتفاقاً جریان بعدی حوادث نیز این عقیده (یا پیش بینی) را روز به روز روشنتر می‌ساخت و در نتیجه شیعه نیز در عقیده خود استوارتر می‌گشت و با اینکه در ظاهر با نفرت ابتدائی انگشت شمار خود به هضم اکثریت رفته بود و در باطن به اخذ تعالیم اسلامی از اهل بیت و دعوت به طریقه خود، اصرار می‌ورزیدند در عین حال برای پیشرفت و حفظ قدرت اسلام، مخالفت علی نمی‌کردند و حتی افراد شیعه، دوش به دوش اکثریت به جهاد می‌رفتند و در امور عامه دخالت می‌کردند و شخص علی علیه السلام در موارد ضروری، اکثریت را به نفع اسلام راهنمایی می‌نمود (20).

روش سیاسی خلافت انتخابی و مغایرت آن با نظر شیعه

" شیعه " معتقد بود که شریعت آسمانی اسلام که مواد آن در کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم روشن شده تا روز قیامت به اعتبار خود باقی و هرگز قابل تغییر نیست (21) و حکومت اسلامی با هیچ عذری نمی‌تواند از اجرای کامل آن سرپیچی نماید، تنها وظیفه حکومت اسلامی این است که با شورا در شعاع شریعت به سبب مصلحت وقت، تصمیماتی بگیرد ولی در این جریان، به علت بیعت سیاست آمیز شیعه و همچنین از جریان حدیث دوات و قرطاس که در آخرین روزهای بیماری پیغمبر اکرم اتفاق افتاد، پیدا بود که گردانندگان و طرفداران خلافت انتخابی معتقدند که کتاب خدا مانند یک قانون اساسی محفوظ بماند ولی سنت و بیانات پیغمبر اکرم را در اعتبار خود ثابت نمی‌دانند بلکه معتقدند که حکومت اسلامی می‌تواند به سبب اقتضای مصلحت، از اجرای آنها صرفنظر نماید. و این نظر با روایتهای بسیاری که بعداً در حق صحابه نقل شد (صحابه مجتهدند و در اجتهاد و مصلحت بینی خود اگر اصابت کنند مأجور و اگر خطا کنند معذور می‌باشند) تأیید گردید و نمونه بارز آن وقتی اتفاق افتاد که خالد بن ولید یکی از سرداران خلیفه، شبانه در منزل یکی از معاریف مسلمانان " مالک بن نویره " مهمان شد و مالک را غافلگیر نموده، کشت و سرش را در اجاق گذاشت و سوزانید و همان شب با زن مالک همبستر شد! و به دنبال این جنایتهای شرم آورده، خلیفه به عنوان اینکه حکومت وی به چنین سرداری نیازمند است، مقررات شریعت را در حق خالد اجرا نکرد (22)!!

و همچنین خمس را از اهل بیت و خویشان پیغمبر اکرم بریدند (23) و نوشتن احادیث پیغمبر اکرم به کلی قدغن شد و اگر در جای حدیث مکتوب کشف یا از کسی گرفته می‌شد آن را ضبط کرده می‌سوزانیدند (24) و این قدغن در تمام زمان خلفای راشدین تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی (99-102) استمرار داشت (25) و در زمان خلافت خلیفه دوم (13-25 ق) این سیاست روشنتر شد و در مقام خلافت، عده‌ای از مواد شریعت را مانند حج تمتع و نکاح متعه و گفتن " حی علی خیر العمل " در اذان نماز ممنوع ساخت (26) و نفوذ سه اطلاق را دایر کرد و نظایر آنها (27).

در خلافت وی بود که بیت المال در میان مردم با تفاوت تقسیم شد (28) که بعداً در میان مسلمانان اختلاف

طبقاتي عجيب و صحنه‌هاي خونين دهشتناكي به وجود آورد و در زمان وي معاويه در شام با رسومات سلطنتي كسري و قيصر حكومت مي‌کرد و خليفه او را كسراي عرب مي‌ناميد و متعرض حالش نمي‌شد.

خليفه دوم به سال 23 هجري قمري به دست غلامي ايراني كشته شد و طبق رأيي اكثريت شوراي شش نفری كه به دستور خليفه منعقد شد، خليفه سوم زمام امور را به دست گرفت. وي در عهد خلافت خود خويشاوندان اموي خود را بر مردم مسلط ساخته در حجاز و عراق و مصر و ساير بلاد اسلامي زمام امور را به دست ايشان سپرد (29) ايشان بناي بي‌بند و باري گذاشته آشكارا به ستم و بيداد و فسق و فجور و نقص قوانين جاريه اسلامي پرداختند، سيل شكايته‌ها از هر سوي به دار الخلافه سرازير شد، ولي خليفه كه تحت تأثير كنيزان اموي خود و خاصه مروان بن حكم (30) قرار داشت، به شكايته‌هاي مردم ترتيب اثر نمي‌داد بلكه گاهي هم دستور تشديد و تعقيب شاكيان را صادر مي‌کرد (31) و بالاخره به سال 35 هجري، مردم بر وي شوريدند و پس از چند روز محاصره و زد و خورد، وي را كشتند.

خليفه سوم در عهد خلافت خود حكومت شام را كه در رأس آن از خويشاونده‌هاي اموي او معاويه قرار داشت، بيش از پيش تقويت مي‌کرد و در حقيقت سنگيني خلافت، در شام متمرکز بود و تشكيلات مدينه كه دار الخلافه بود جز صورتي در بر نداشت (32) خلافت خليفه اول با انتخاب اكثريت صحابه و خليفه دوم با وصيت خليفه اول و خليفه سوم با شوراي شش نفری كه اعضا و آيين نامه آن را خليفه دوم تعيين و تنظيم کرده بود، مستقر شد. و روي هم رفته سياست سه خليفه كه 25 سال خلافت كردند در اداره امور اين بود كه قوانين اسلامي بر طبق اجتهاد و مصلحت وقت كه مقام خلافت تشخيص دهد، در جامعه اجرا شود و در معارف اسلامي اين بود كه تنها قرآن بي اينكه تفسير شود يا مورد كنجكاوي قرار گيرد خوانده شود و بيانان پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم (حديث) بي اينكه روي كاغذ بيايد روايت شود و از حدود زبان و گوش تجاوز نكند.

كتابت، به قرآن كريم انحصار داشت و در حديث ممنوع بود (33) پس از جنگ يمامه كه در سال دوازده هجري قمری خاتمه يافت و گروهی از صحابه كه قاري قرآن بودند در آن جنگ كشته شدند، عمر بن الخطاب به خليفه اول پيشنهاده مي‌كند كه آيات قرآن در يك مصحف جمع آوري شود، وي در پيشنهاده خود مي‌گويد اگر جنگي رخ دهد و بقيه حاملان قرآن كشته شوند، قرآن از ميان ما خواهد رفت، بنابر اين، لازمست آيات قرآني را در يك مصحف جمع آوري کرده به قيد كتابت در بياوريم (34)، اين تصميم را درباره قرآن كريم گرفتند با اينكه حديث پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم كه تالي قرآن بود نيز با همان خطر تهديد مي‌شد و از مفاسد نقل به معنا و زياده و نقيصه و جعل و فراموشي در امان نبود ولي توجهي به نگهداري حديث نمي‌شد بلكه كتابت آن ممنوع و هر چه به دست مي‌افتاد سوزانده مي‌شد تا در اندك زماني كار به جايي كشيد كه در ضروريات اسلام مانند نماز، روايات متضاد به وجود آمد و در ساير رشته‌هاي علوم در اين مدت قدمي بر داشته نشد و آنهمه تقديس و تمجيد كه در قرآن و بيانان پيغمبر اكرم نسبت به علم و تأكيد و ترغيب در توسعه علوم وارد شده بي اثر ماند و اكثريت مردم سرگرم فتوحات پي در پي اسلام و دلخوش به غنايم فزون از حد كه از هر سو به جزيره العرب سرازير مي‌شد، بودند و ديگر عنايتي به علوم خاندان رسالت كه سر سلسله‌شان علي عليه السلام بود و پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم او را آشنا ترين مردم به معارف اسلام و مقاصد قرآن معرفي کرده بود نشد، حتي در قضيه جمع قرآن (با اينكه مي‌دانستند پس از رحلت پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم مدتي در كنج خانه نشستند و مصحف را جمع آوري نموده است) وي را مداخله ندادند حتي نام او را نيز به زبان نياوردند (35).

اينها و نظاير اينها اموري بود كه پيروان علي عليه السلام را در عقیده خود راسختر و نسبت به جريان امور،

هشیارتر می‌ساخت و روز به روز بر فعالیت خود می‌افزودند. علی نیز که دستش از تربیت عمومی مردم کوتاه بود به تربیت خصوصی افراد می‌پرداخت.

در این 25 سال، سه تن از چهار نفر یاران علی علیه السلام که در همه احوال در پیروی او ثابت قدم بودند (سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد) در گذشتند ولی جمعی از صحابه و گروه انبوهی از تابعین در حجاز و یمن و عراق و غیر آنها در سلک پیروان علی درآمدند و در نتیجه پس از کشته شدن خلیفه سوم، از هر سویی به آن حضرت روی نموده و به هر نحو بود با وی بیعت کردند و وی را برای خلافت برگزیدند.

انتهای خلافت به امیر المؤمنین علی (ع) و روش آن حضرت

خلافت علی علیه السلام در اواخر سال 35 هجری قمری شروع شد و تقریباً چهار سال و پنج ماه ادامه یافت. علی علیه السلام در خلافت، رویه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را معمول می‌داشت (36) و غالب تغییراتی را که در زمان خلافت پیشینیان پیدا شده بود به حالت اولی برگردانید و عمال نالایق را که زمام امور را در دست داشتند از کار بر کنار کرد (37). و در حقیقت یک نهضت انقلابی بود و گرفتاریهای بسیاری در بر داشت. علی علیه السلام نخستین روز خلافت در سخنرانی که برای مردم نمود چنین گفت: "آگاه باشید! گرفتاری که شما مردم هنگام بعثت پیغمبر خدا داشتید امروز دوباره به سویی شما برگشته و دامنگیرتان شده است. باید درست زیر و روی شوید و صاحبان فضیلت که عقب افتاده‌اند پیش افتند و آنان که به ناروا پیشی می‌گرفتند، عقب افتند (حق است و باطل و هر کدام اهلی دارد باید از حق پیروی کرد) اگر باطل بسیار است چیز تازه‌ای نیست و اگر حق کم است گاهی کم نیز پیش می‌افتد و امید پیشرفت نیز هست. البته کم اتفاق می‌افتد که چیزی که پشت به انسان کند دوباره برگشته و روی نماید" (38).

علی علیه السلام به حکومت انقلابی خود ادامه داد و چنانکه لازمه طبیعت هر نهضت انقلابی است، عناصر مخالف که منافعشان به خطر می‌افتد از هر گوشه و کنار سر به مخالفت بر افراشتند و به نام خونخواهی خلیفه سوم، جنگهای داخلی خونینی بر پا کردند. که تقریباً در تمام مدت خلافت علی علیه السلام ادامه داشت به نظر شیعه، مسببین این جنگهای داخلی جز منافع شخصی منظوری نداشتند و خونخواهی خلیفه سوم، دستاویز عوامفریبانه‌ای بیش نبود و حتی سوء تفاهم نیز در کار نبود (39). سبب جنگ اول که "جنگ جمل" نامیده می‌شود، غائله اختلاف طبقاتی بود که از زمان خلیفه دوم در تقسیم مختلف بیت المال پیدا شده بود، علی علیه السلام پس از آنکه به خلافت شناخته شد، مالی در میان مردم بالسویه قسمت فرمود (40) چنانکه سیرت پیغمبر اکرم نیز همانگونه بود و این روش زیر و طلحه را سخت بر آشفت و بنای تمرد گذاشتند و به نام زیارت کعبه، از مدینه به مکه رفتند و ام المؤمنین عایشه را که در مکه بود و با علی علیه السلام میانه خوبی نداشت با خود همراه ساخته به نام خونخواهی خلیفه سوم نهضت و جنگ خونین جمل را بر پا کردند (41).

با اینکه همین طلحه و زبیر هنگام محاصره و قتل خلیفه سوم در مدینه بودند از وی دفاع نکردند (42) و پس از کشته شدن وی اولین کسی بودند که از طرف خود و مهاجرین با علی بیعت کردند (43) و همچنین ام المؤمنین عایشه خود از کسانی بود که مردم را به قتل خلیفه سوم تحریص می‌کرد (44) و برای اولی بار که قتل خلیفه سوم را شنید به وی دشنام داد و اظهار مسرت نمود. اساساً مسببین اصلی قتل خلیفه، صحابه بودند که از مدینه به اطراف نامه‌ها نوشته مردم را بر خلیفه می‌شورانیدند.

سبب جنگ دوم که جنگ صفین نامیده می‌شود و یک سال و نیم طول کشید، طمعی بود که معاویه در خلافت

داشت و به عنوان خونخواهی خلیفه سوم این جنگ را بر پا کرد و بیشتر از صد هزار خون ناحق ریخت و البته معاویه در این جنگ حمله می‌کرد نه دفاع، زیرا خونخواهی هرگز به شکل دفاع صورت نمی‌گیرد. عنوان این جنگ "خونخواهی خلیفه سوم" بود با اینکه خود خلیفه سوم در آخرین روزهای زندگی خود برای دفع آشوب از معاویه استمداد نمود و با لشگری از شام به سوی مدینه حرکت نموده آنقدر عمدا در راه توقف کرد تا خلیفه را کشتند آنگاه به شام برگشته به خونخواهی خلیفه قیام کرد (45).

و همچنین پس از آنکه علی علیه السلام شهید شد و معاویه خلافت را قبضه کرد، دیگر خود خلیفه سوم را فراموش کرده، قتله خلیفه را تعقیب نکرد!!

پس از جنگ صفین، جنگ نهروان در گرفت، در این جنگ جمعی از مردم که در میانشان صحابی نیز یافت می‌شد، در اثر تحریکات معاویه در جنگ صفین به علی علیه السلام شوریدند و در بلاد اسلامی به آشوبگری پرداخته هر جا از طرفداران علی علیه السلام می‌یافتند می‌کشتند، حتی شکم زنان آبستن را پاره کرده جنینها را بیرون آورده سر می‌بردند (46).

علی علیه السلام این غائله را نیز خوابانید ولی پس از چندی در مسجد کوفه در سر نماز به دست برخی از این خوارج شهید شد.

بهره‌ای که شیعه از خلافت پنجساله علی (ع) برداشت

علی علیه السلام در خلافت چهار سال و نه ماهه خود اگر چه نتوانست اوضاع درهم ریخته اسلامی را کاملاً به حال اولی که داشت برگرداند ولی از سه جهت عمده موفقیت حاصل کرد :

1- به واسطه سیرت عادلانه خود، قیافه جذاب سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به مردم، خاصه به نسل جدید نشان داد، وی در برابر شوکت کسرابی و قیصری معاویه در زی فقر و مانند یکی از بینواترین مردم زندگی می‌کرد. وی هرگز دوستان و خویشاوندان و خاندان خود را بر دیگران مقدم نداشت و توانگری را به گدایی و نیرومندی را به ناتوانی ترجیح نداد .

2- با آن همه گرفتاریهای طاقت فرسا و سرگرم کننده، ذخایر گرانبهایی از معارف الهیه و علوم حقّه اسلامی را میان مردم به یادگار گذاشت.

مخالفین علی علیه السلام می‌گویند : وی مرد شجاعت بود نه مرد سیاست، زیرا او می‌توانست در آغاز خلافت خود، با عناصر مخالف، موقتاً از در آشتی و صفا در آمده آنان را با مداهنه راضی و خشنود نگهدارد و بدین وسیله خلافت خود را تحکیم کند سپس به قلع و قمعشان بپردازد .

ولی اینان این نکته را نادیده گرفته‌اند که خلافت علی یک نهضت انقلابی بود و نهضت‌های انقلابی باید از مداهنه و صورت سازی دور باشد. مشابه این وضع در زمان بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز پیش آمد و کفار و مشرکین بارها به آن حضرت پیشنهاد سازش دادند و اینکه آن حضرت به خدایانشان متعرض نشود ایشان نیز کاری با دعوت وی نداشته باشند ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نپذیرفت با اینکه می‌توانست در آرزوهای سخت، مداهنه و سازش کرده موقعیت خود را تحکیم نماید، سپس به مخالفت دشمنان قد علم کند . اساساً دعوت اسلامی هرگز اجازه نمی‌دهد که در راه زنده کردن حقی، حق دیگری کشته شود یا باطلی را با باطل دیگری رفع نمایند و آیات زیادی در قرآن کریم در این باره موجود است (47).

گذشته از اینکه مخالفین علی در باره پیروزی و رسیدن به هدف خود از هیچ جرم و جنایت و نقض قوانین صریح

اسلام (بدون استثنا) فرو گذاري نمي‌کردند و هر لکه را به نام اينکه صحابي هستند و مجتهدند، مي‌شستند ولي علي به قوانين اسلام پاييند بود.

از علي عليه السلام در فنون متفرقه عقلي و ديني و اجتماعي نزديک به يازده هزار کلمات قصار ضبط شده (48) و معارف اسلام را (49) در سخنرانيهاي خود با بليغترين لهجه و روانترين بيان ايراد نموده (50) وي دستور زبان عربي را وضع کرد و اساس ادبيات عربي را بنياد نهاد. وي اول کسي است در اسلام که در فلسفه الهي غور کرده (51) به سبک استدلال آزاد و برهان منطقي سخن گفت و مسائلي را که تا آن روز در ميان فلاسفه جهان، مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرده و در اين باب بحدي عنايت به خرج مي‌داد که در بحبوحه (52) جنگها به بحث علمي مي‌پرداخت.

3- گروه انبوهي از رجال ديني و دانشمندان اسلامي را تربيت کرد (53) که در ميان ايشان جمعي از زهاد و اهل معرفت مانند " اويس قرني و کميل بن زياد و ميثم تمار و رشيد هجري " وجود دارند که در ميان عرفاي اسلامي، مصادر عرفان شناخته شده‌اند و عده‌اي مصادر اوليه علم فقه و کلام و تفسير و قرائت و غير آنها مي‌باشند.

انتقال خلافت به معاويه و تبديل آن به سلطنت موروثي

پس از شهادت امير المؤمنين علي عليه السلام به موجب وصيت آن حضرت و بيعت مردم، حضرت حسن بن علي عليهما السلام که پيش شيعه دوازده امامي، امام دوم مي‌باشد متصدي خلافت شد ولي معاويه آرام ننشسته به سوي عراق که مقر خلافت بود لشکر کشيده با حسن بن علي به جنگ پرداخت . وي با دسيسه‌هاي مختلف و دادن پولهاي گزاف، تدريجا ياران و سرداران حسن بن علي را فاسد کرده بالأخره حسن بن علي را مجبور نمود که به عنوان صلح، خلافت را به وي واگذار کند و حسن بن علي نيز خلافت را به اين شرط که پس از در گذشت معاويه، به وي برگردد و به شيعيان تعرض نشود، به معاويه واگذار نمود (54). در سال چهل هجري، معاويه بر خلافت اسلامي استيلا يافت و بلافاصله به عراق آمده در سخنراني که کرد به مردم اخطار نموده و گفت : " من با شما سر نماز و روزه نمي‌جنگيدم بلکه مي‌خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسيدم " (55)!!

و نيز گفت : " پيماني که با حسن بستم لغو و زير پاي من است!! " (56) معاويه با اين سخن اشاره مي‌کرد که سياست را از ديانت جدا خواهد کرد و نسبت به مقررات ديني، ضمانتي نخواهد داشت و همه نيروي خود را در زنده نگهداشتن حکومت خود به کار خواهد بست و البته روشن است که چنين حکومتي سلطنت و پادشاهي است نه خلافت و جانشيني پيغمبر خدا. و از اينجا بود که بعضي از کساني که به حضور وي بار يافتند به عنوان پادشاهي سلامش دادند (57) و خودش نيز در برخي از مجالس خصوصي، از حکومت خود با ملک و پادشاهي تعبير مي‌کرد (58) اگر چه در ملأ عام خود را خليفه معرفي مي‌نمود.

و البته پادشاهي که بر پايه زور استوار باشد وراثت را به دنبال خود دارد و بالأخره نيز به نيت خود جامه عمل پوشانيد و پسر خود يزيد را که جواني بي‌بند و بار بود و کمترين شخصيت ديني نداشت، ولايت عهدي داده به جانشيني خود برگزيد (59) و آن همه حوادث ننگين را به بار آورد.

معاويه با بيان گذشته خود اشاره مي‌کرد که نخواهد گذاشت حسن عليه السلام پس از وي به خلافت برسد، يعني در خصوص خلافت بعد از خود، فکري ديگر دارد و آن همان بود که حسن عليه السلام را با سم شهيد کرد (60) و راه را براي فرزند خود يزيد هموار ساخت. معاويه با الغاي پيمان نامبرده مي‌فهمانيد که هرگز نخواهد

گذاشت شیعیان اهل بیت در محیط امن و آسایش بسر برند و کما فی السابق به فعالیت‌های دینی خود ادامه دهند و همین معنا را نیز جامه عمل پوشانید (61).

وی اعلام نمود که هر کس در مناقب اهل بیت حدیثی نقل کند هیچگونه مصونیتی در جان و مال و عرض خود نخواهد (62) داشت و دستور داد هر که در مدح و منقبت سایر صحابه و خلفا حدیثی بیاورد، جایزه کافی بگیرد و در نتیجه اخبار بسیاری در مناقب صحابه جعل شد (63) و دستور داد در همه بلاد اسلامی در منابر به علی علیه السلام ناسزا گفته شود (و این دستور تا زمان عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی " 99- 011 " اجرا می‌شد) وی به دستگیری عمال و کارگردانان خود که جمعی از ایشان صحابی بودند، خواص شیعه علی علیه السلام را کشت و سر برخی از آنان را به نیزه زده در شهرها گردانیدند و عموم شیعیان را در هر جا بودند به ناسزا و بی‌زاری از علی تکلیف می‌کرد و هر که خود داری می‌کرد به قتل می‌رسید (64).

سخت‌ترین روزگار برای شیعه

سخت‌ترین زمان برای شیعه در تاریخ تشیع، همان زمان حکومت بیست ساله معاویه بود که شیعه هیچگونه مصونیتی نداشت و اغلب شیعیان اشخاص شناخته شده و مارک دار بودند و دو تن از پیشوایان شیعه (امام دوم و امام سوم) که در زمان معاویه بودند، کمترین وسیله‌ای برای برگرداندن اوضاع ناگوار در اختیار نداشتند حتی امام سوم شیعه که در شش ماه اول سلطنت یزید، قیام کرد با همه یاران و فرزندان خود شهید شد، در مدت ده سالی که در خلافت معاویه می‌زیست تمکن این اقدام را نیز نداشت.

اکثریت تسنن، این همه کشتارهای ناحق و بی‌بند و باریها را که به دست صحابه و خاصه معاویه و کارگردانان وی انجام یافته است، توجیه می‌کنند که آنان صحابه بودند و به مقتضای احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، صحابه مجتهدند و معذور و خداوند از ایشان راضی است و هر جرم و جنایتی که از ایشان سر بزند معفو است!!! ولی شیعه این عذر را نمی‌پذیرد، زیرا :

اولا : معقول نیست یک رهبر اجتماعی مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای احیای حق و عدالت و آزادی بر پا خاسته و جمعی را هم عقیده خود گرداند که همه هستی خود را در راه این منظور مقدس گذاشته آن را لباس تحقق بخشند و وقتی که به منظور خود نایل شد، یاران خود را نسبت به مردم و قوانین مقدسه خود آزادی مطلق بخشد و هر گونه حقکشی و تبهکاری و بی‌بند و باری را از ایشان معفو داند، یعنی با دست و ابزاری که بنایی را بر پا کرده با همان دست و ابزار آن را خراب کند.

و ثانيا : این روایات که صحابه را تقدیس و اعمال ناروا و غیر مشروع آنان را تصحیح می‌کند و ایشان را آمرزیده و مصون معرفی می‌نماید از راه خود صحابه به ما رسیده و به روایت ایشان نسبت داده شده است و خود صحابه به شهادت تاریخ قطعی با همدیگر معامله مصونیت و معذوریت نمی‌کردند، صحابه بودند که دست به کشتار و سب و لعن و رسوا کردن همدیگر گشودن و هرگز کمترین اغماض و مسامحه‌ای در حق همدیگر روا نمی‌داشتند. بنابر آنچه گذشت، به شهادت عمل خود صحابه، این روایات صحیح نیستند و اگر صحیح باشند مقصود از آنها معنای دیگری است غیر از مصونیت و تقدیس قانونی صحابه.

و اگر فرضا خدای متعال در کلام خود، روزی از صحابه در برابر خدمتی که در اجرای فرمان او کرده‌اند اظهار (65) رضایت فرماید، معنای آن، تقدیر از فرمانبرداری گذشته آنان است نه اینکه در آینده می‌توانند هر گونه نافرمانی که دلشان می‌خواهد بکنند.

سال شصت هجري قمري معاويه در گذشت و پسرش يزيد طبق بيعتي که پدرش از مردم براي وي گرفته بود زمان حکومت اسلامي را در دست گرفت.

يزيد به شهادت تاريخ، هيچگونه شخصيت ديني نداشت، جواني بود حتي در زمان حيات پدر، اعتنايي به اصول و قوانين اسلام نمي کرد و جز عياشي و بي بند و باري و شهوتراني سرش نمي شد و در سه سال حکومت خود، فجايي راه انداخت که در تاريخ ظهور اسلام با آن همه فتنه ها که گذشته بود، سابقه نداشت.

سال اول، حضرت حسين بن علي عليه السلام را که سبط پيغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم بود با فرزندان و خویشان و يارانش با فجييعترين وضعي کشت و زنان و کودکان و اهل بيت پيغمبر را به همراه سرهاي بريده شهدا در شهرها گردانيد (66) و در سال دوم، " مدینه " را قتل عام کرد و خون و مال و عرض مردم را سه روز به لشکريان خود مباح ساخت (67) و سال سوم، " کعبه مقدسه " را خراب کرده و آتش زد!! (68) و پس از يزيد، آل مروان از بني اميه زمام حکومت اسلامي را- به تفصيلي که در تواريخ ضبط شده- در دست گرفتند حکومت اين دسته يازده نفري که نزديک به هفتاد سال ادامه داشت، روزگار تيره و شومي براي اسلام و مسلمين به وجود آورد که در جامعه اسلامي جز یک امپراطوري عربي استبدادي که نام خلافت اسلامي بر آن گذاشته شده بود، حکومت نمي کرد و در دوره حکومت اينان کار به جايي کشيد که خليفه وقت (وليد بن يزيد) که جانشين پيغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم و يگانه حامي دين شمرده مي شد، بي محابا تصميم گرفت بالاي خانه کعبه غرفه اي بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصا به خوش گذراني بپردازد (69)!!

خليفه وقت [وليد بن يزيد] قرآن کریم را آماج تير قرار داد و در شعري که خطاب به قرآن انشاء کرد گفت : روز قيامت که پيش خدای خود حضور مي يابي بگوي خليفه مرا پاره کرد!! (70) البته شيعه که اساسا اختلاف نظر اساسي شان با اکثريت تسنن در سر دو مسئله خلافت اسلامي و مرجعيت ديني بود، در اين دوره تاريخ، روزگاري تلخ و دشواري مي گذرانيدند ولي شيوه بيدادگري و بي بند و باري حکومتهاي وقت و قيافه مظلوميت و تقوا و طهارت پيشوايات اهل بيت آنان را روز به روز در عقايدشان استوارتر مي ساخت و مخصوصا شهادت دلخراش حضرت حسين پيشوای سوم شيعه در توسعه يافتن تشيع و بويژه در مناطق دور از مرکز خلافت، مانند عراق و يمن و ايران کمک بسزايي کرد.

گواه اين سخن اين است که در زمان امامت پيشوای پنجم شيعه که هنوز قرن اول هجري تمام نشده و چهل سال از شهادت امام سوم گذشته بود، به مناسبت اختلال و ضعفي که در حکومت اموي پيدا شده بود، شيعه از اطراف کشور اسلامي مانند سيل به دور پيشوای پنجم ريخته به اخذ حديث و تعلم معارف ديني پرداختند (71). هنوز قرن اول هجري تمام نشده بود که چند نفر از امراي دولت شهر قم را در ايران بنياد نهاده و شيعه نشين کردند (72) ولي در عين حال شيعه به حسب دستور پيشوايان خود، در حال تقيه و بدون تظاهر به مذهب زندگي مي کردند.

بارها در اثر کثرت فشار و سادات علوي بر ضد بيدادگريهاي حکومت قيام کردند ولي شکست خوردند و بالأخره جان خود را در اين راه گذاشتند و حکومت بي پرواي وقت در پايمال کردن شان فروگذاري نکرد. جسد زيد را که پيشوای شيعه زبديه بود از قبر بيرون آورده به دار آويختند و سه سال بر سر دار بود، پس از آن پايين آورده و آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند!! (73) به نحوي که اکثر شيعه معتقدند امام چهارم و پنجم نيز به دست بني اميه با سم در گذشتند (74) و درگذشت امام دوم و سوم نيز به دست آنان بود. فجايع اعمال امويان به حدي

فاحش و بی‌پرده بود که اکثریت اهل تسنن با اینکه خلفا را عموماً مفترض الطاعه می‌دانستند ناگزیر شده خلفا را به دون دسته تقسیم کردند. خلفای راشدین که چهار خلیفه اول پس از رحلت پیغمبر اکرم می‌باشند (ابو بکر و عمر و عثمان و علی) و خلفای غیر راشدین که از معاویه شروع می‌شود. امویین در دوران حکومت خود در اثر بیدادگری و بی‌بند و باری به اندازه‌ای نفرت عمومی را جلب کرده بودند که پس از شکست قطعی و کشته شدن آخرین خلیفه اموی، دو پسر وی با جمعی از خانواده خلافت از دار الخلافه گریختند و به هر جا روی آوردند پناهِشان ندادند، بالأخره پس از سرگردانی‌های بسیار که در بیابان‌های نوبه و حبشه و بجاوه کشیدند و بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند، به جنوب یمن در آمدند و به درِیوزگی خرج راهی از مردم تحصیل کرده و درزی حمالان عازم مکه شدند و آنجا در میان مردم ناپدید گردیدند (75).

شیعه در قرن دوم هجری

در اواخر ثلث اول قرن دوم هجری، به دنبال انقلابات و جنگ‌های خونینی که در اثر بیدادگری و بد رفتاری‌های بنی امیه در همه جای کشورهای اسلامی ادامه داشت، دعوتی نیز به نام اهل بیت پیغمبر اکرم در ناحیه خراسان ایران پیدا شده، متصدی دعوت " ابو مسلم مروزی " سرداری ایرانی بود که به ضرر خلافت اموی قیام کرد و شروع به پیشرفت نمود تا دولت اموی را بر انداخت (76). این نهضت و انقلاب اگر چه از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می‌گرفت و کم و بیش عنوان خونخواهی شهدای اهل بیت را داشت و حتی از مردم برای یک مرد پسندیده از اهل بیت (سربسته) بیعت می‌گرفتند با اینهمه به دستور مستقیم یا اشاره پیشوایان شیعه نبود، به گواهی اینکه وقتی که " ابو مسلم " بیعت خلافت را به امام ششم شیعه امامیه در مدینه عرضه داشت، وی جدا رد کرد و فرمود: " تو از مردان من نیستی و زمان نیز زمان من نیست " (77).

بالأخره بنی عباس به نام اهل بیت خلافت را ربودند (78) و در آغاز کار روزی چند به مردم و علویین روی خوش نشان دادند حتی به نام انتقام شهدای علویین، بنی امیه را قتل عام کردند و قبور خلفای بنی امیه را شکافته هر چه یافتند آتش زدند (79) ولی دیری نگذشت که شیوه ظالمانه بنی امیه را پیش گرفتند و در بیدادگری و بی‌بند و باری هیچگونه فروگذاری نکردند.

" ابو حنیفه " رئیس یکی از چهار مذهب اهل تسنن به زندان منصور رفت (80) و شکنجه‌ها دید و " ابن حنبل " رئیس یکی از چهار مذهب، تازیانه خورد (81) و امام ششم شیعه امامیه پس از آزار و شکنجه بسیار، با سم درگذشت (82) و علویین را دسته دسته گردن می‌زدند یا زنده زنده دفن می‌کردند یا لای دیوار یا زیر ابنیه دولتی می‌گذاشتند.

" هارون " خلیفه عباسی که در زمان وی امپراطوری اسلامی به اوج قدرت و وسعت خود رسیده بود و گاهی خلیفه به خورشید نگاه می‌کرد و آن را مخاطب ساخته می‌گفت به هر کجا می‌خواهی بتاب که به جایی که از ملک من بیرون است نخواهی تابید! از طرفی لشکریان وی در خاور و باختر جهان پیش می‌رفتند ولی از طرفی در جسر بغداد که در چند قدمی قصر خلیفه بود، بی‌اطلاع و بی‌اجازه خلیفه، مأمور گذاشته از عابرین حق عبور می‌گرفتند، حتی روزی خود خلیفه که می‌خواست از جسر عبور کند، جلویش را گرفته حق العبور مطالبه کردند! (83) یک مغنی با خواندن دو بیت شهوت انگیز، " امین " خلیفه عباسی را سر شهوت آورد، امین سه میلیون درهم نقره به وی بخشید، مغنی از شادی خود را به قدم خلیفه انداخته گفت: یا امیر المؤمنین! این همه پول را به من می‌بخشی؟ خلیفه در پاسخ گفت اهمیتی ندارد ما این پول را از یک ناحیه ناشناخته کشور می‌گیریم!! (84) ثروت

سرسام آوري که همه ساله از اقطار کشورهای اسلامي به عنوان بيت المال مسلمين به دار الخلافه سرازير مي‌شد، به مصرف هوسراني و حقکشي خليفه وقت مي‌رسيد، شماره کنيزان پريوش و دختران و پسران زيبا در دربار خلفاي عباسي به هزاران مي‌رسيد!!
وضع شيعه از انقراض دولت اموي و روي کار آمدن بني عباس، کوچکترين تغيير ي پيدا نکرد جز اينکه دشمنان بيدادگري وي تغيير اسم دادند.

شيعه در قرن سوم هجري

با شروع قرن سوم، شيعه نفس تازه‌اي کشيد و سبب آن اولاً : اين بود که کتب فلسفي و علمي بسياري از زبان يوناني و سرياني و غير آنها به زبان عربي ترجمه شد و مردم به تعليم علوم عقلي و استدلالي هجوم آوردند. علاوه بر آن " مأمون " خليفه عباسي (195-218) معتزلي مذهب به استدلال عقلي در مذهب علاقه‌مند بود و در نتيجه به تکلم استدلالي در اديان و مذاهب رواج تام و آزادي کامل داده بود و علما و متکلمين شيعه از اين آزادي استفاده کرده در فعاليت علمي و در تبليغ مذهب اهل بيت فروگذاري نمي‌کردند (85).
و ثانياً : مأمون عباسي به اقتضاي سياست خود به امام هشتم شيعه اماميه ولايت عهد داده بود و در اثر آن علويين و دوستان اهل بيت تا اندازه‌اي از تعرض اولياي دولت مصون بوده و کم و بيش از آزادي بهره‌مند بودند ولي باز ديري نگذشت که دم برنده شمشير به سوي شيعه برگشت و شيوه فراموش شده گذشتگان به سراغشان آمد، خاصه در زمان متوکل عباسي (232-247 هجري) که مخصوصاً با علي و شيعيان وي دشمني خاصي داشت و هم به امروي بود که مزار امام سوم شيعه اماميه را در کربلا با خاک يکسان کردند (86).

شيعه در قرن چهارم هجري

در قرن چهارم هجري عوامل بي به وجود آمد که براي وسعت يافتن تشيع و نيرومند شدن شيعه کمک به سزايي مي‌کرد که از آن جمله سستي ارکان خلافت بني عباسي و ظهور پادشاهان " آل بويه " بود .
پادشاهان " آل بويه " که شيعه بودند، کمال نفوذ را در مرکز خلافت که بغداد بود و همچنين در خود خليفه داشتند (87) و اين قدرت قابل توجه به شيعه اجازه مي‌داد که در برابر مدعيان مذهبي خود که پيوسته به اتکاي قدرت، خلافت آنان را خرد مي‌کردند، قد علم کرده آزادانه به تبليغ مذهب بپردازند .
چنانکه مورخين گفته‌اند در اين قرن، همه جزيره العرب يا قسمت معظم آن به استثناي شهرهاي بزرگ، شيعه بودند و با اين وصف برخي از شهرها نيز مانند هجر و عمان و صعده در عين حال شيعه بودند. در شهر بصره که پيوسته مرکز تسنن بود و با شهر کوفه که مرکز تشيع شمرده مي‌شد رقابت مذهبي داشت، عده‌اي قابل توجه شيعه بودند و همچنين در طرابلس و نابلس و طبريه و حلب و هرات، شيعه بسيار بود و اهواز و سواحل خليج فارس از ايران نيز مذهب شيعه رواج داشت (88).

در آغاز اين قرن بود که " ناصر اطروش " پس از سالها تبليغ که در شمال ايران به عمل آورد به ناحيه طبرستان استيلا يافت و سلطنت تأسيس کرد که تا چند پشت ادامه داشت و پيش از " اطروش " نيز حسن بن زيد علوي سالها در طبرستان سلطنت کرده بود (89).

در اين قرن، فاطميين که اسماعيلي بودند به مصر دست يافتند و سلطنت دامنه‌داري (296-527) تشكيل دادند (90).

بسیار اتفاق می افتاد که در شهرهای بزرگ مانند بغداد و بصره و نیشابور کشمکش و زد و خورد و مهاجمه‌هایی میان شیعه و سنی در می گرفت و در برخی از آنها شیعه غلبه می کرد و از پیش می برد.

شیعه در قرن نهم هجری

از قرن پنجم تا اواخر قرن نهم، شیعه به همان افزایش که در قرن چهارم داشت ادامه می داد و پادشاهانی نیز که مذهب شیعه داشتند به وجود آمده از تشیع ترویج می نمودند.

در اواخر قرن پنجم هجری، دعوت اسماعیلیه در قلاع الموت ریشه انداخت و اسماعیلیه نزدیک به یک قرن و نیم در وسط ایران در حال استقلال کامل می زیستند (91) و سادات مرعشی در مازندران، سالهای متمادی سلطنت کردند (92).

"شاه خداینده" از پادشاهان مغول، مذهب شیعه را اختیار کرد و اعقاب او از پادشاهان مغول، سالیان دراز در ایران سلطنت کردند و از تشیع ترویج می کردند و همچنین سلاطین "آق قویونلو و قره قویونلو" که در تبریز حکومت می کردند (93) و دامنه حکمرانی شان تا فارس و کرمان کشیده می شد و همچنین حکومت فاطمیین نیز سالیان دراز در مصر بر پا بود.

البته قدرت مذهبی جماعت با پادشاهان وقت تفاوت می کرد چنانکه پس از بر چیده شدن بساط فاطمیین و روی کار آمدن سلاطین "آل ایوب"، صفحه برگشت و شیعه مصر و شامات، آزادی مذهبی را بکلی از دست دادند و جمع کثیری از تشیع از دم شمشیر گذشتند (94).

و از آن جمله "شهید اول محمد بن محمد مکی"، یکی از نوابغ فقه شیعه، سال 786 هجری در دمشق به جرم تشیع کشته شد (95)!!

و همچنین شیخ اشراق "شهاب الدین سهروردی" در حلب به جرم فلسفه به قتل رسید (96)!! روی هم رفته در این پنج قرن، شیعه از جهت جمعیت در افزایش و از جهت قدرت و آزادی مذهبی، تابع موافقت و مخالفت سلاطین وقت بوده اند و هرگز در این مدت، مذهب تشیع در یکی از کشورهای اسلامی، مذهب رسمی اعلام نشده بود.

شیعه در قرن دهم تا یازدهم هجری

سال 906 هجری، جوان سیزده ساله ای از خانواده شیخ صفی اردبیلی (متوفای 735 هجری) که از مشایخ طریقت در شیعه بود با سیصد نفر درویش از مریدان پدرانش به منظور ایجاد یک کشور مستقل و مقتدر شیعه از اردبیل قیام کرده شروع به کشور گشایی و بر انداختن آیین ملوک الطوائفی ایران نمود و س از جنگهای خونین که با پادشاهان محلی و مخصوصا با پادشاهان آل عثمان که زمان امپراطوری عثمانی را در دست داشتند، موفق شد که ایران قطعه قطعه را به شکل یک کشور درآورده و مذهب شیعه را در قلمرو حکومت خود رسمیت دهد (97).

پس از درگذشت شاه اسماعیل صفوی، پادشاهان دیگری از سلسله صفوی تا اواسط قرن دوازدهم هجری سلطنت کردند و یکی پس از دیگری رسمیت مذهب شیعه امامیه را تأیید و تثبیت نمودند، حتی در زمانی که در اوج قدرت بودند (زمان شاه عباس کبیر) توانستند وسعت ارضی کشور و آمار جمعیت را به بیش از دو برابر ایران کنونی (سال 1384 هجری قمری) برسانند (98) گروه شیعه در این دو قرن و نیم تقریباً در سایر نقاط کشورهای اسلامی به همان حال سابق با افزایش طبیعی خود باقی بوده است.

شیعه در قرن دوازده تا چهاردهم هجری

در سه قرن اخیر، پیشرفت مذهبی شیعه به همان شکل طبیعی سابقش بوده است و فعلا که اواخر قرن چهاردهم هجری است تشیع در ایران مذهب رسمی عمومی شناخته می‌شود و همچنین در یمن و در عراق اکثریت جمعیت را شیعه تشکیل می‌دهد و در همه ممالک مسلمان نشین جهان، کم و بیش شیعه وجود دارد و روی هم رفته در کشورهای مختلف جهان، نزدیک به صد میلیون شیعه زندگی می‌کند.

پی نوشت ها :

- 1- اولین اسمی که در زمان رسول خدا پیدا شد، " شیعه " بود که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار با این اسم مشهور شدند (حاضر العالم الاسلامی، ج 1، ص 188)
- 2- و انذر عشیرتک الاقربین (سوره شعرا، آیه 214)
- 3- در ذیل این حدیث، علی (ع) می‌فرماید : " من که از همه کوچکتر بودم عرض کردم : من وزیر تو می‌شوم، پیغمبر دستش را به گردن من گذاشته فرمود : این شخص برادر و وصی و جانشین من می‌باشد باید از او اطاعت نمایید، مردم می‌خندیدند و به ابی طالب می‌گفتند : تو را امر کرد که از پسر اطاعت کنی " ، (تاریخ طبری، ج 2 ص 321. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 116. البدایة و النهایة، ج 3، ص 39. غایة المرام، ص 320)
- 4- ام سلمه می‌گوید پیغمبر فرمود : " علی همیشه با حق و قرآن است و حق و قرآن نیز همیشه با اوست و تا قیامت از هم جدا نخواهند شد. " ، (این حدیث با پانزده طریق از عامه و یازده طریق از خاصه نقل شده و ام سلمه و ابن عباس و ابو بکر و عایشه و علی (ع) و ابو سعید خدری و ابو لیلی و ابو ایوب انصاری از راویان آن هستند. غایة المرام بحرانی، ص 539 و 540)
- پیغمبر فرمود : " خدا علی را رحمت کند که همیشه حق با اوست " ، (البدایة و النهایة، ج 7، ص 36)
- 5- پیغمبر فرمود : " حکمت ده قسمت شده، نه جزء آن بهره علی و یک جزء آن در میان تمام مردم قسمت شده است " (البدایة و النهایة، ج 7، ص 359)
- 6- هنگامی که کفار مکه تصمیم گرفتند محمد (ص) را به قتل رسانند و اطراف خانه‌اش را محاصره کردند، پیغمبر (ص) تصمیم گرفت به مدینه هجرت کند، به علی فرمود : " آیا تو حاضری شب در بستر من بخوابی تا گمان برند من خوابیده‌ام و از تعقیب آنان در امام باشم " ، علی در آن وضع خطرناک، این پیشنهاد را با آغوش باز پذیرفت.
- 7- تواریخ و جوامع حدیث.
- 8- " حدیث غدیر " از احادیث مسلمة میان سنی و شیعه می‌باشد و متجاوز از صد نفر صحابی با سندها و عبارتهای مختلف آن را نقل نموده‌اند و در کتب عامه و خاصه ضبط شده، برای تفصیل به کتاب غایة المرام، ص 79 و عبا، جلد غدیر و الغدیر مراجعه شود.
- 9- تاریخ یعقوبی (ط نجف) ج 2، ص 137 و 140. تاریخ ابی الفداء ج 1، ص 156
- صحیح بخاری، ج 4، ص 107. مروج الذهب، ج 2، ص 437. ابن ابی الحدید، ج 1، ص 127 و 161
- 10- صحیح مسلم، ج 15، ص 176. صحیح بخاری، ج 4، ص 207. مروج الذهب، ج 2، ص 23 و ج 2، ص 437.
- تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 127 و 181
- 11- جابر می‌گوید : نزد پیغمبر بودیم که علی از دور نمایان شد، پیغمبر فرمود : " سوگند به کسی که جانم به

دست اوست! این شخص و شیعیانش در قیامت رستگار خواهند بود " ، ابن عباس می‌گوید وقتی آیه : ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية نازل شد، پیغمبر به علی فرمود : " مصداق این آیه تو و شیعیانت می‌باشید که در قیامت خشنود خواهید بود و خدا هم از شما راضی است " ، این دو حدیث و چندین حدیث دیگر، در تفسیر الدر المنثور، ج 6، ص 379 و غایة المرام، ص 326 نقل شده است.

12- محمد (ص) در مرض وفاتش لشکری را به سرداری اسامة بن زید مجهز کرده اصرار داشت که همه در این جنگ شرکت کنند و از مدینه بیرون روند، عده‌ای از دستور پیغمبر اکرم (ص) تخلف کردند که از آن جمله " ابو بکر و عمر " بودند و این قضیه پیغمبر را بشدت ناراحت کرد (شرح ابن ابی الحدید، ط مصر، ج 1، ص 53) پیغمبر اکرم (ص) هنگام وفاتش فرمود : " دوات و قلم حاضر کنید تا نامه‌ای برای شما بنویسم که سبب هدایت شما شده گمراه نشوید " ، عمر از این کار مانع شده گفت : مرضش طغیان کرده هذیان می‌گوید!!! (تاریخ طبری، ج 2، ص 436. صحیح بخاری، ج 3. صحیح مسلم، ج 5. البدایة و النهایة، ج 5، ص 227. ابن ابی الحدید، ج 1، ص 133)

همین قضیه در مرض موت خلیفه اول تکرار یافت و خلیفه اول به خلافت عمر وصیت کرد و حتی در اثنای وصیت بیهوش شد، ولی عمر چیزی نگفت و خلیفه اول را به هذیان نسبت نداد در حالی که هنگام نوشتن وصیت، بیهوش شده بود، ولی پیغمبر اکرم (ص) معصوم و مشاعرش بجا بود (روضه الصفا، ج 2 ص 260) 13- شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 58 و ص 123-135. یعقوبی، ج 2، ص 102. تاریخ طبری، ج 2، ص 445. 460

14- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 103-106. تاریخ ابی الفداء ج 1، ص 156 و 166. مروج الذهب، ج 2، ص 307 و 352. شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 17 و 134

15- عمرو بن حرث به سعید بن زید گفت : آیا کسی با بیعت ابی بکر مخالفت کرد؟ پاسخ داد : هیچ کس مخالف نبود جز کسانی که مرتد شده بودند یا نزدیک بود مرتد شوند! (تاریخ طبری، ج 2، ص 447)

16- در حدیث معروف ثقلین می‌فرماید : " من در میان شما دو چیز با ارزش را به امانت می‌گذارم که اگر به آنها متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد. قرآن و اهل بیت تا روز قیامت از هم جدا نخواهند شد " ، این حدیث با بیشتر از صد طریق از 35 نفر از صحابه پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است، رجوع شود به طبقات حدیث ثقلین. غایة المرام. ص 211

پیغمبر فرمود : " من شهر علم و علی درب آن می‌باشد پس هر که طالب علم است از درس وارد شود " ، (البدایة و النهایة، ج 7، ص 359)

17- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 105-150 مکررا ذکر شده است.

18- کتاب خدا و بیانات پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت با ترغیب و تحریص به تحصیل علم تا جایی که پیغمبر اکرم می‌فرماید : " طلب العلم فريضة علي كل مسلم " طلب دانش به هر مسلمانی واجب است (بحار، ج 1، ص 172)

19- البدایة و النهایة، ج 7، ص 360

20- تاریخ یعقوبی، ص 111، 126 و 129

21- خدای تعالی در کلام خود می‌فرماید : و انه لكتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه يعني : " قرآن کتابی است گرامی که هرگز باطل از پیش و پس به آن راه نخواهد یافت " ، (سوره فصلت، آیه 41 و 42)

می‌فرماید : ان الحكم الا لله يعني : " جز خدا کسی نباید حکم کند " ، (سوره یوسف، آیه 67) یعنی شریعت تنها شریعت و قوانین خداست که از را نبوت باید به مردم برسد

و می‌فرماید : و لكن رسول الله و خاتم النبيين ، (سوره احزاب، آیه 40) و با این آیه، ختم نبوت و شریعت را با پیغمبر اکرم (ص) اعلام می‌فرماید.

و می‌فرماید : و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون .

یعنی : " هر کس مطابق حکم خدا حکم نکند، کافر است " ، (سوره مائده، آیه 44)

22- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 110. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 158

23- در الذر المنثور، ج 3، ص 186. تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 48، گذشته از اینها وجوب خمس در قرآن کریم

منصوص می‌باشد : و اعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمس و للرسول و لذي القربي ، (سوره انفال، آیه 41)

24- ابو بکر در خلافتش پانصد حدیث جمع کرد، عایشه می‌گوید یک شب تا صبح پدرم را مضطرب دیدم، صبح به

من گفت : احادیث را بیاور، پس همه آنها را آتش زد (کنز العمال، ج 5، ص 237)

عمر به همه شهرها نوشت : نزد هر کس حدیثی هست باید نابودش کند (کنز العمال ج 5، ص 237)

محمد بن ابی بکر می‌گوید : در زمان عمر، احادیث زیاد شد، وقتی به نزدش آوردند دستور داد آنها را سوزانیدند

(طبقات ابن سعد، ج 5، ص 140)

25- تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 151 و غیر آن.

26- پیغمبر اکرم (ص) در حجة الوداع عمل حج را برای حجاج که از دور به مکه وارد شوند (طبق آیه : فمن تمتع

بالعمرة الخ) به شکل مخصوص مقرر داشت و عمر در خلافت خود آن را ممنوع ساخت. و همچنین در زمان

رسول خدا متعه (ازدواج موقت) دایر بود ولی عمر در ایام خلافت خود آن را قدغن کرد و برای متخلفین مقرر

داشت که سنگسار شوند. و همچنین در زمان رسول خدا در اذان نماز " حي علي خير العمل " ، یعنی مهیا باش

برای بهترین اعمال که نماز است " ، گفته می‌شد، ولی عمر گفت : این کلمه مردم را از جهاد باز می‌دارد و قدغن

کرد! و همچنین در زمان رسول خدا به دستور آن حضرت در یک مجلس یک طلاق بیشتر انجام نمی‌گرفت ولی عمر

اجازه داد که در یک مجلس سه طلاق داده شود!! قضایای نامبرده در کتب حدیث و فقه و کلام سنی و شیعه

مشهور است.

27- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 131. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 160

28- اسد الغابة، ج 4، ص 386. الاصابه، ج 3

29- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 150. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 168. تاریخ طبری، ج 3، ص 377 و غیر آنها .

30- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 150. تاریخ طبری، ج 3، ص 397

31- جماعتی از اهل مصر به عثمان شوریدند، عثمان احساس خطر کرده از علی بن ابیطالب استمداد نموده اظهار

ندامت کرد، علی به مصریین فرمود : شما برای زنده کردن حق قیام کرده‌اید و عثمان توبه کرده می‌گوید : من از

رفتار گذشته‌ام دست بر می‌دارم و تا سه روز دیگر به خواسته‌های شما ترتیب اثر خواهم داد و فرمانداران ستمکار

را عزل می‌کنم، پس علی از جانب عثمان برای ایشان قراردادی نوشته و ایشان مراجعت کردند.

در بین راه، غلام عثمان را دیدند که بر شتر او سوار و به طرف مصر می‌رود، از وی بدگمان شده او را تفتیش

نمودند، با او نامه‌ای یافتند که برای والی مصر نوشته بود بدین مضمون : به نام خدا، وقتی عبد الرحمان بن

عدیس نزد تو آمد، صد تازیانه به او بزن و سر و ریشش را بتراش و به زندان طویل المده محکومش کن و مانند

این عمل را درباره عمرو بن احمق و سودان بن حمران و عروة بن نباع اجزاء کن!!

نامه را گرفته و با خشم به جانب عثمان برگشته اظهار داشتند : تو به ما خیانت کردی! عثمان نامه را انکار نمود. گفتند غلام تو حامل نامه بود. پاسخ داد بدون اجازه من این عمل را مرتکب شده. گفتند مرکوبش شتر تو بود، پاسخ داد شترم را دزدیده‌اند! گفتند : نامه به خط مشی تو می‌باشد، پاسخ داد بدون اجازه و اطلاع من این کار را انجام داده!!

گفتند پس به هر حال تو لیاقت خلافت نداری و باید استعفا دهی، زیرا اگر این کار به اجازه تو انجام گرفته خیانت پیشه هستی و اگر این کارهای مهم بدون اجازه و اطلاع تو صورت گرفته پس بی‌عرضگی و عدم لیاقت تو ثابت می‌شود و به هر حال یا استعفا کن و یا الآن عمال ستمکاران را عزل کن.

عثمان پاسخ داد : اگر من بخواهم مطابق میل شما رفتار کنم پس شما حکومت دارید، من چه کاره هستم؟ آنان با حالت خشم از مجلس بلند شدند (تاریخ طبری، ج 3، ص 402-409. تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 150 و 151) 32- تاریخ طبری، ج 3، ص 377

33- صحیح بخاری، ج 6، ص 89. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 113

34- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 111. تاریخ طبری، ج 3، ص 129-132

35- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 113. شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 9 : در روایات زیادی وارد شده که بعد از انعقاد بیعت ابی بکر، وی پیش علی فرستاد و از وی بیعت خواست، علی پاسخ داد که من عهد کرده‌ام که از خانه بجز برای نماز بیرون نروم تا قرآن را جمع کنم. و باز وارد است که علی پس از شش ماه با ابی بکر بیعت کرد و این دلیل تمام کردن جمع قرآن می‌باشد. و نیز وارد است که علی پس از جمع قرآن مصحف را به شتری بار کرده پیش مردم آورده نشان داد. و نیز وارد است که جنگ یمامه که قرآن پس از آن تألیف شده، در سال دوم خلافت ابی بکر بوده است، مطالب نامبرده در غالب کتب تاریخ و حدیث که متعرض قصه جمع مصحف شده‌اند یافت می‌شود.

36- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 154

37- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 155. مروج الذهب، ج 2، ص 364

38- نهج البلاغه، خطبه 15

39- پس از رحلت پیغمبر اکرم (ص) اقلیت انگشت شمار به پیروی علی (ع) از بیعت تخلف کردند و در رأس این اقلیت از صحابه سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند و در آغاز خلافت علی (ع) نیز اقلیت قابل توجهی به عنوان مخالف از بیعت سر باز زدند و از جمله متخلفین و مخالفین سر سخت سعید بن عاص و ولید بن عقبه و مروان بن حکم و عمرو بن عاص و بسر بن ارطاة و سمره بن جندب و مغیره بن شعبه و غیر ایشان بودند.

مطالعه بیوگرافی این دو دسته و تأمل در اعمالی که انجام داده‌اند و داستانهایی که تاریخ از ایشان ضبط کرده، شخصیت دینی و هدف ایشان را به خوبی روشن می‌کند. دسته اولی از اصحاب خاص پیغمبر اکرم و از زهاد و عباد و فداکاران و آزادیخواهان اسلامی و مورد علاقه خاص پیغمبر اکرم بودند. پیغمبر فرمود خدا به من خبر داد که چهار نفر را دوست دارد و مرا نیز امر کرده که دوستشان دارم. نام ایشان را پرسیدند سه مرتبه فرمود : علی سپس نام ابوذر و سلمان و مقداد را برد (سنن ابن ماجه، ج 1، ص 66)

عایشه گوید رسول خدا فرمود : هر دو امری که بر عمار عرضه شود حتما حق و ارشد آنها را اختیار خواهد کرد (سنن ابن ماجه، ج 1، ص 66)

پیغمبر فرمود : " راستگوتر از ابوذر در میان زمین و آسمان وجود ندارد " ، (سنن ابن ماجه، ج 1، ص 68)
از اینان در همه مدت حیات، یک عمل غیر مشروع نقل نشده و خونی به نا حق نریخته‌اند، به عرض کسی
متعرض نشده‌اند، مال کسی را نربوده‌اند یا به افساد و گمراهی مردم نپرداخته‌اند .

ولی تاریخ از فجایع اعمال و تبہکاریهای دسته دوم پر است و خونهای نا حق که ریخته‌اند و مالهای مسلمانان که
ربوده‌اند و اعمال شرم آور که انجام داده‌اند، از شماره بیرون است و با هیچ عذری نمی‌توان توجیه کرد جز اینکه
گفته شود (چنانکه جماعت می‌گویند) خدا از اینان راضی بود و در هر جنایتی که می‌کردند آزاد بودند و مقررات
اسلام که در کتاب و سنت است در حق دیگران وضع شده بوده است!!

40- مروج الذهب، ج 2، ص 362. نهج البلاغه، خطبه 122. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 160 شرح ابن ابی الحدید ج
1، ص 180 .

41- تاریخ یعقوبی، ج 2. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 172. مروج الذهب، ج 2، ص 366 .

42- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 152 .

43- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 154. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 171 .

44- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 152 .

45- هنگامی که عثمان در محاصره شورشیان بود به وسیله نامه از معاویه استمداد کرد، معاویه دوازده هزار
لشکر مجهز تهیه کرده به سوی مدینه حرکت نمود ولی دستور داد در حدود شام توقف نمایند و خودش نزد
عثمان آمد آمادگی لشکر را گزارش داد، عثمان گفت : تو عمدا لشکر را در آنجا متوقف کردی تا من کشته شوم
سپس خونخواهی مرا بهانه کرده قیام کنی (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 152. مروج الذهب، ج 3، ص 25. تاریخ
طبری، ص 402)

46- مروج الذهب، ج 2، ص 415 .

47- به شأن نزول آیه : و انطلق الملاً منهم ان امشوا و اصبروا علی الهتکم ، (سوره ص، آیه 5) و آیه : و لو لا ان
ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً (سوره اسري، آیه 74) و آیه : ودوا لو تدهن فیدهنون (سوره قلم، آیه 9)
در تفاسیر روایتی مراجعه شود.

48- کتاب الغر و الدرر آمدي و متفرقات جوامع حدیث.

49- مروج الذهب، ج 2، ص 431. شرح ابن ابی الحدیث ج 1، ص 181 .

50- اشباه و نظایر سیوطی در نحو، ج 2. شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 6 .

51- ر، ک : نهج البلاغه.

52- در بحبوحه جنگ جمل، عربی خدمت علی (ع) عرض کرد : یا امیر المؤمنین! تومی‌گویی خدا واحد است؟ مردم
از هر طرف به وی حمله کرده گفتند ای عرب! مگر پراکندگی قلب و تشویش خاطر علی را مشاهده نمی‌کنی که به
بحث علمی می‌پردازي؟ علی (ع) به اصحاب خود فرمود : این مرد را به حال خود بگذارید، زیرا من در جنگ با این
قوم هم جز روشن شدن عقاید درست و مقاصد دین، منظوری ندارم، سپس تفصیلاً به پاسخ سؤال عرب پرداخت
(بحار، ج 2، ص 65)

53- شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 6. 9 .

54- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 191 و سایر تواریخ.

55- شرح ابن ابی الحدید، ج 4، ص 160. تاریخ طبری، ج 4، ص 124. تاریخ ابن اثیر، ج 3، ص 203 .

56- همان مدرک.

57- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص . 193

58- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص . 202

59- یزید مردی بود عیاش و هوسران و دائم الخمر، لباسهای حریر و جلف می پوشید، سگ و میمونی داشت که ملازم و همبازی وی بودند، مجالس شب نشینی او با طرب و ساز و شراب برگزار می شد، نام میمون او " ابو قیس " بود و او را لباس زیبا پوشانیده در مجلس شربش حاضر می کرد! گاهی هم سوار اسبش کرده به مسابقه می فرستاد (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 196. مروج الذهب، ج 3، ص 77)

60- مروج الذهب، ج 3، ص 5. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص . 183

61- النصایح الکافیة، ص 72، نقل از کتاب الاحداث.

62- روی ابو الحسن المدائنی فی کتاب الاحداث قال : کتب معاوية نسخة واحدة الي عماله بعد عام الجماعة : اني برئت الذمة ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته النصایح الکافیة، تألیف محمد بن عقیل، چاپ نجف، سال 1386 هجری، ص 87 و . 194

63- النصایح الکافیة، ص 72 و . 73

64- النصایح الکافیة، ص 58، 64، 77 و . 78

65- سوره توبه، آیه . 100

66- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 216 تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 190. مروج الذهب، ج 3، ص 64 و تواریخ دیگر.

67- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 243. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 192. مروج الذهب، ج 3، ص . 78

68- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 224 تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 192. مروج الذهب، ج 3، ص . 81

69- تاریخ یعقوبی، ج 3، ص . 73

70- اذا ما جئت ربک يوم حشر فقل یا رب خرقني الوليد (مروج الذهب، ج 3، ص 216)

71- ر. ک : بحث امام شناسی همین کتاب.

72- معجم البلدان، ماده " قم "

73- مروج الذهب، ج 3، ص 217- 219. تاریخ یعقوبی، ج 3، ص . 66

74- بحار، ج 12 و سایر مدارک شیعه.

75- تاریخ یعقوبی، ج 3، ص . 84

76- تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 79. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 208 و تواریخ دیگر.

77- تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 86. مروج الذهب، ج 3، ص . 268

78- تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 86. مروج الذهب، ج 3، ص . 270

79- تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 91- 96. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص . 212

80- تاریخ ابی الفداء، ج 2، ص . 6

81- تاریخ یعقوبی، ج 3، ص 198. تاریخ ابی الفداء، ج 2، ص . 33

82- بحار، ج 12، احوالات حضرت صادق (ع) .

83- قصه جسر بغداد.

84- آغانی ابی الفرج، قصه امین.

- 85- تواریخ.
- 86- تاریخ ابی الفداء و تواریخ دیگر.
- 87- به تواریخ مراجعه شود.
- 88- الحضارة الاسلامیه، ج 1، ص 97
- 89- مروج الذهب، ج 4، ص 373. الملل و النحل، ج 1، ص 254
- 90- تاریخ ابی الفداء، ج 2، ص 63 و ج 3، ص 50
- 91- ر. ک : تواریخ کامل، روضة الصفا و حبیب السیر.
- 92- تاریخ کامل و تاریخ ابی الفداء، ج 3
- 93- تاریخ حبیب السیر.
- 94- تاریخ حبیب السیر و تاریخ ابی الفداء و غیر آنها.
- 95- روضات الجنات و ریاض العلماء به نقل از ریحانة الادب، ج 2، ص 365
- 96- روضات و کتاب مجالس و وفيات الاعیان.
- 97- روضة الصفا و حبیب السیر و غیره.
- 98- روضة الصفا و حبیب السیر.

***** برگرفته از کتاب شیعه در اسلام، علامه محمد حسین طباطبائی